

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود بحث قصد بود مرحوم شیخ قدس الله نفسه ، البته مرحوم نائینی اشکال می کند خوب بود این هم جزو شرایط عقد قرار می دادند چرا جزو شرایط متعاقدين قرار دادند واضح است دیگر جزو شرایط متعاقدين است.

بعد مرحوم شیخ در اینجا در این مساله ، مساله ی قصد را مطرح کردند قصدهما لمدلول العقد الذي يتلفظان به که قصد لفظ و قصد معنا ، واشتراط اللفظ بهذا المعنى فى صحة العقد بل فى تحقق مفهومه ، مفهوم عقد ، صحیحش همین است مفهوم است نه اینکه در صحت است شرط در صحت نیست .

چون عرض کردیم نکته ی اساسی عقد عبارت از این است که انسان یک امری را که نیست ایجاد بکند هست بکند این زیر بنای اصلی را در نظر داشته باشید این خیلی تاثیر گذار است چون آقایان این تعبیر را ندارند و این جور معانی را که انسان می تواند آنها را ایجاد بکند اینها قوامش به قصد است بدون قصد نمی شود امور واقعی هستند که درش قصد معتبر نیست مثلاً فرض کنید می گوید این آب را می ریزم که شما بخورید حالا آب نبود شربت بود حالا قصد آب کرد ، قصد در اینجا مؤثر نیست در امور واقعی قصد مؤثر نیست اما در امور ابداعیه انشائیه ایقاعی قصد رکن و اساسش است و لذا عرض کردیم هر کجا هم شک بکنیم که آن امر ایجاد شد یا نشد اصل عدمش است. چون اصل عدم به این معناست که نبوده باید مسلماً احراز بشود که شد تا احراز نشود به آن درجه نرسد حکم می کنیم به اینکه تحقق پیدا نکرده و پیدا نشده است. پس این که ایشان فرمود بل فى تحقق مفهومه این درست است.

آن وقت بنده ی سرا پا تقصیر دیگر از این بحث قبل از اینکه وارد کلام ایشان بشویم ده جور قصد را تصویر کردیم ، قصدها مختلفی را تصویر کردیم که اینها ممکن است در باب عقد تاثیر گذار باشد. در اینجا ایشان قصد لفظ و قصد معنا کرده است. اولش قصد لفظ است. خوب طبیعتاً اگر قصد ، مثل انسانی که خواب است گفت خانه ام را به تو فروختم به کذا خوب این قصد لفظ هم ندارد قصد معنا جای خودش. باز به قصد معنا این است که آن معنایی که در لفظ است به کار نبرده است. مثلاً در امر صوری یا در امری که انسان برای بیان مطلب است مثلاً می گوید صیغه ی بعث این جوری بعثک داری بکذا ، این بعثک انشاء معنا نکرده ایجاد معنا نکرده اینها را دارد ، اینجا چون ایشان به مناسبتی که مرحوم نائینی دارد که اگر وان اوجد مدلوله بالانشاء کما فى الامر الصوری فهو شبه الکذب فى الاخبار این نظیر کذب است.

مرحوم نائینی یک مطلبی داشت که اگر یاد آقایان باشد گفتم یک مطلبی نائینی دارد که نمی خوانیم آن مطلبی که نمی خوانیم همین بود، حالا چون اینجا اشاره کردیم که غرض این که نائینی این جا بحث این را می کند آن که شبیه دروغ در اخبار است در انشاء چیست چون دیگر خیلی چیز نبود نخواندیم آقایان خواستند آنجا، این شرح عبارت مرحوم شیخ است. آن مطلبی که در آنجا آورده مرحوم نائینی این را ما نگفتیم اقلا بله شرح این است.

بعد ایشان حالا چون نمی خواهم بخوانم بعد ایشان می فرمایند: يقال بعدم التحقق القصد فی عقد الفضولی والمکره كما صرح به فی المسالك حيث قال انهما فاسدان الى اللفظ دون مدلوله این را در کتاب محاضرات مرحوم استاد در این تقریرات استاد چند بار اشاره می کند به کلام مسالک که می گوید در فضولی و مکره قصد معنا ندارند معنای اعم، تعبیر کرده، نه در کتاب مسالک معنا نیست، اصل را که معنا کرده است. این که ایشان نوشته مدلول، مدلول غیر از معناست. دقت کردید. این را ما خیلی تاکید می کنیم همیشه روی الفاظ و متون خیلی دقت بکنید. متن را دقیقاً.

ولذا عرض کردیم خود ما عرض کردیم مرحوم شیخ هم دارد نه اینکه لکن به این وجهی که من دیروز عرض کردم ندارد لذا عنوان معنا یک چیز است عنوان مدلول عقد. احتمال دارد مراد از مدلول عقد یعنی آن مقصد اصلی که ما از عقد داریم این معنای لفظ نیست مثلاً مقصد اصلی شما خوب دقت کردید چه می خواهم بگویم مقصد اصلی شما از بیع نقل و انتقال است تملیک و تملک است این معنای لفظ بعث نیست این مقصد شماست بگویم مراد از مدلول مرادش این است آن مقصودی را که داریم آن را قصد نکرده روشن شد؟ این غیر از معنای لفظ بعث و اشتریت.

در کتاب محاضرات من باز امروز نگاه کردم دیدم چند بار ایشان آورده می گوید معنا، حاصلًا للفظ دون المعنا، نه معنا را که قصد کردند مدلول است آن وقت چون خود مرحوم شیخ راجع به این عبارت البته عرض کردم مرحوم نائینی دیگران عده ای که بعد از شیخ هم آمدند خیلی به مسالک، البته این عبارت قبل از مسالک برای علامه است. عرض کردم احتمالاً اصلش در کتب اهل سنت باشد که من حالش را نداشتم حال ما کم است نشد ریشه های اصلی را در کلمات اهل سنت پیدا بکنیم.

علی ای حال احتمالاً اصلش در آنجا باشد و عرض کردیم کرارا و مرارا اینجور مباحث در کتب اهل سنت خیلی آمده خیلی زیاد کار کردند خصوصاً اهل سنتی که دنبال خط قیاس هستند آنها خیلی زیاد باز کار کردند مثل احناف، احناف در این مسائل بیش از بقیه به خلاف آن مثلاً خط اخباری که اهل سنت دارند مثل احمد بن حنبل خط حنابله آنها کمتر اما خوب بالاخره چون احناف متعرض شدند آنها هم مجبور شدند متعرض بشوند دیگر خوب یک مذهب که متعرض شد مذهب دیگر هم متعرض می شود.

اما اساسش اساس تفکرش از آن است و آن ریشه‌های فکری را آنجا دارد و مطالبی را که ایشان مثلاً می‌گویند عرض کردم حرف‌های عجیب و غریب دارد به آنجا می‌خورد این فقط اینجا نیست ها این مثلاً در وقت نماز ظهر در وقت نماز عصر دارند اهل سنت شد ابو حنیفه ، ابو حنیفه مثلاً می‌گویند وقت نماز ظهر سایه تا مثل برسد هیچ کس از مسلمانان این کار را نمی‌کرد. هیچ کس یعنی رسم رسمی نبوده متأسفانه در میان ما شیعه هم داریم که زراره این وقت نماز می‌خواند این هم یک چیز عجیبی است.

وفیه لا دلیل علی اشتراط ازید من القصد ، ازید را به صیغه‌ی غیر منصرف بخوانید اشتراط ازید من القصد المتحقق فی صدق مفهوم القصد عبد دقت کنید ایشان می‌گویند که اگر شما مفهوم عقد را حساب بکنید این به اصطلاح کافی است. این مطلب را چون بعداً شیخ هم خواهد فرمود ما در اینجا بعد عبارات ایشان را مطرح می‌کنیم.

بعد می‌گویند و اما معنی ما فی المسالك فسیاتی فی اشتراط الاختیار ، عرض کردم دیروز این شرط اختیار را مرحوم شیخ شرط چهارم آوردند در متعاقدين این الان صفحه‌ای که هست ۲۹۶ این شرط چهارم یعنی شرط چهارم ۳۰۷ است صفحه‌ی ۳۰۷ است مسأله وفی شرایط المتعاقدين الاختیار ، در این مسأله‌ی بعدی، البته بنده‌ی سرا پا تقصیر این بحث اختیار را هم جزو قصد آوردیم به یک معنایی چون گفتیم این هم احتمال دارد که نکته‌ی اساسی اش قصد باشد.

و عرض کردیم این اختیار را به معنای طیب نفس گرفتند نه به معنای قصدی که ما گفتیم ، من عرض کردم ما گفتیم اینها طیب نفس گرفتند و عرض کردیم یک معنای قصد طیب نفس است یعنی این جور فرض کردیم یکی خود عقد است مقصد عقد است یکی لفظ است لفظی را که به کار می‌برند. یکی اینکه بعد از اینکه تمام این لفظ و معنا به کار برده شد یک حالتی که ناظر به کلش باشد یعنی می‌خواهیم تحلیل حقوقی اش بکنیم هر کدام را جای خودش قرار دادیم یک حالتی می‌آید که این قصد به این مجموع است قصد به این معنا، این حالت را ازش طیب نفس .

می‌گویند این مجموع را که شما قصد کردید که مثلاً این خانه را بفروشید قیمتش هم این باشد لفظی را هم که آوردید بعت گفتید تمام اینها با طیب نفس، این طیب نفس غیر از قصد لفظ است آنها مربوط به داخل عقد است این نه به یک حالتی است که بعد از عقد است، این یک نکته‌ی تحلیل لطیفی است در باب انواع رضا و در باب انواع قصد که جایگاهش را دقیقاً معین بکنیم ، جایگاه طیب نفس بعد از عقد و خصوصیات عقد است یعنی این کاری را که شما انجام دادید این اضافه‌ی بر قصد لفظ قصد معنا مقصد انتخاب خود عقد چون اینها همه انتخاب می‌خواهد.

عرض کردم شما می خواهید نقل منافع بکنید نگوئید بعتک منافع الدار سکنی الدار، دقت کردید ؟ شما اگر قصد منافع بکنید می گوئید آجرتک الدار، آجرتک را هم عرض کردیم در لغت عرب به معنای اجرت گرفتند، اجرت هم یعنی معنایش چیست یعنی در اختیار شما باشد ساکن باشید پولش را به من بدهید پول سکنی را و لذا آجرتک در لغت عرب صریح شد در معنای اجاره پس بعد از اینکه معنا معین شد به حساب مقصد آن عقد معین شد لفظی که به کار برده شده معین شد بعد از تمام اینها که به کار بردید شما به این مجموع طیب نفس ، طیب نفس اینجاست جایش اینجاست.

که ما عرض کردیم می توانیم بگوییم قصد به این مجموع قصد داشته باشد به این مجموعی که الان فرض شد به این مجموع حالت قصد باشد حالت طیب نفس، این را طیب نفس گفتند تعبیر کردند به اختیار ، اختیار در اینجا به معنای طیب نفس است، قصدی را هم که من عرض کردم همین است. ایشان این را شرط بعدی قرار داده است. مسالهی به اصطلاح طیب نفس را حالا چون این مسالهی بعدی است حالا من چون امروز گاهی کتاب مکاسب را می آوریم دیگر نمی آیم کتاب را از خارج صحبت بکنیم بعضی از مطالبی که مربوط به متن است امروز می گوئیم ولو بحثش و شرحش بعد خواهد آمد .

در طیب نفس ایشان : ویدل علیه قبل الاجماع قوله این را دارد مرحوم شیخ دارد اما ندیدم زیاد تاکید بکند اما غیر شیخ گاهی بیشتر دارند ویدل علیه قبل الاجماع بعد الاجماع اینطوری هم دارند یک قبل الاجماع و یک بعد الاجماع ، این را اصطلاحا در اصطلاحی است که در متاخرین علمای ما پیدا شده است و اهل سنت هم ندارند این اشاره به این است که اگر اجماع حجت است یا نه می خواهد بگوید اجماع حجت نیست، این اشاره به این است اجماع حجت نیست. اگر گفت یدل علیه بعد الاجماع یعنی اجماع حجت است این دلیل بعدی اگر گفت قبل الاجماع یعنی اجماع از اینها گرفته است. اجماع مدرکی است .

ویدل علیه قبل الاجماع یعنی اجماع هم صحیح است اجماعی است مساله بین شیعه لکن اجماع مدرکش اینهاست چون مدرکش آنهاست حجت نیست به عنوان فی نفسه اجماع ... پس ها دلیلی نیست.

یکی از حضار: اجماع مدرکی کلا بی اعتبار ؟

آیت الله مددی : بی اعتبار ، این بی اعتبار کلا نفرماید حالا این بی اعتبار در فرهنگ متاخرین شیعه اصطلاح اصولیین شیعه چون عرض کردم اینها یک مشکلی داریم که حالا چند دفعه هم گفتند این اجماع در تاریخ شیعه چه در روایتش و چه در غیر روایتش تاریخ خاص خودش را دارد نباید با اجماع اهل سنت اشتباه بکنیم .

حالا به هر حال عرض کردیم یک اجماعی در متاخرین ، مثلا در زمان سید و اینها بیشتر اجماع نظرشان به اشتغال بر قول امام است حالا می خواهد روایت ولذا با وجود روایت هم ایشان به اجماع تمسک می کند اصلا به روایت نگاه نمی کند کلا .

اصلا اجماع که به حساب می گویند اجماع دخولی یا تضمنی ، تضمن یعنی متضمن کلام امام سلام الله علیه ، واما متاخرین اصول شیعه اجماع را از راه حدس قبول کردند یعنی از اجماع و اتفاق علمای شیعه حدس می زنیم قول امام باشد این کلام امام باشد حدس می زنیم آن وقت چون حدس است این اجماع باید دارای یک شرایطی باشد که بتوانیم از آن حدس بزنیم قول امام را دقت کردید ؟ این سرش این است.

می گویند اگر مدرک بود نمی توانیم حدس بزنیم چون احتمالا روی مدرک بوده آن وقت باید روی مدرک حساب بکنیم، پس به اجماع به عنوان یک نظر مقدس یک دلیل مقدس نمی توانیم نگاه بکنیم وقتی می توانیم نگاه بکنیم که از اجماع و اتفاق علمای شیعه حدس بزنیم کلام امام را اما اگر مدرک بود می گوییم مدرکش این است دیگر حدس یعنی دقت کردید ؟ بنا بر مبنایی مثل این که می گویند اجماع کلا نه، روی مبنای سید مرتضی و حتی قاعده ی لطف ، اجماع قبل الاجماع و بعد الاجماع فرقی نمی کند. دقت کردید ؟ این روی مبنای شیعه است که اخیرا شیعه قبول کرده و آن مبنای حدس، چون عرض کردیم معروف سه تا مبناست دیگر ، تضمن هست که سید مرتضی است، لطف است که شیخ طوسی است و حدس است که متاخرین علمای شیعه هستند. الان بنایشان بیشتر روی حدس است که از اتفاق علما حدس می زنیم که این کلام امام باشد.

یکی از حضار: حاج آقا الان ما چه کار کنیم مثلا داریم ؟

آیت الله مددی: الان هیچ ، هیچ کدامش را قبول نداریم ، آقای خوئی که اصلا قبول ندارد هیچ راحت کرده خودش را.

یکی از حضار: ولیس هذا ما لیس فیه اختلاف بین اصحابنا از زراره .

آیت الله مددی: این از زراره است هذا لیس اختلاف بین اصحابنا دقت کنید البته ایشان همین قدرش را خواندند ، بین اصحابنا عن ابی جعفر و ابی عبدالله این را دیگر ایشان نخواندند یعنی لیس فیه اختلاف هم روایت ، یعنی تلقی اصحاب از مجموعه ی روایت این است خوب دقت کنید ، البته آقایان اگر حال داشتند کتاب معجم مرحوم استاد البته فکر می کنم یکی از اصحاب لجنه ی رجال به ایشان داده شان استاد اجل است. در موسی بن بکر نگاه بفرمایید این عبارت را آورده هذا ، هذا را اینجور معنا کرده این کتاب موسی بن بکر ، مما لا خلاف فیه بین اصحابنا ایشان فرموده از این عبارت معلوم می شود کتاب موسی بن بکر متفق علیه بوده ولذا موسی بن بکر ثقة است توثیقش می کنند به این عبارت و این تعجب است شان استاد خیلی .

هذا مما لا خلاف فيه بين اصحابنا عن ابي جعفر وابي عبدالله انه اذا مات ، اين لا خلاف اين حكم است ربطی به كتاب موسى بن بكر ندارد من تعجب می كنم.

یکی از حضار: قبلش دارد كتابا لموسی بن بكر فقال لی هذا سماعی من موسى بن بكر.

آیت الله مددی: خیلی خوب باشد فاذا فيه ، در كتاب این بود ، در كتاب

یکی از حضار: به این قرینه ایشان

آیت الله مددی: خیلی واضح است می گویم چون نیاوردند روایت را کامل نیاوردند احتمالا بعضی از این طلبه ها به ایشان مطلب دادند ایشان هم اعتماد فرمودند چون حالا که شما فرمودید قبلش یک دو سطر قبلش می گوید الا انه ثقة ، ایشان می گوید موسى بن بكر ثقة است شهادت داده که صفوان که كتاب موسى بن بكر مما لا خلاف فيه ، چنین چیزی ما نداریم، هذا بعدش فتوا آمده بعد هم روایت است مما لا خلاف فيه بين اصحابنا عن ابي جعفر و ابي عبدالله انه اذا مات الرجل و ورثه اش این بود حكمش این است این معلوم است هذا همین حكمی است که بعد ذکر می شود. ربطی به كتاب موسى بن بكر ندارد. این هم از باب فایده ای که در ذهن ... و چون واقعا مثل صدور این کلمات از ایشان خیلی فی غاية العجب البته از قدیم گفتند که خطای بزرگان هم بزرگ است.

علی ای حال ویدل علیه قبل الاجماع قوله تعالى الا ان تكون تجارة عن تراض ، فعلا فقط می خوانیم وقوله لا يحل مال امراء مسلم، این را هم سابقا ما اسانیدش را متعرض شدیم و متنش را هم متعرض شدیم و قول صلی الله علیه وآله البته این از نبی هم ذکر شده لکن بیشتر از امام صادق است. فی الخبر المتفق علیه بین المسلمین این هم از شان شیخ انصاری بعید بود البته عرض کردم مشکلی که ما در حوزه ها داشتیم طبیعتا این جور است آقایان حتی بزرگان تراز اول ما در فقه و اصول خیلی کار کردند در حدیث و در رجال در حد همین احتیاج فقهی در رجال و در حدیث و در کار حدیثی بالاستقلال کار نکردند این یک نکته ای است .

در میان اهل سنت غالبا بزرگان فقهایشان صاحب نظر در رجال هم هستند در حدیث هستند، فرض کنید نووی اگر یک مطلبی را می گوید یک حدیثی را تصحیح کرده یا نکرده این را نقل می کند به عنوان حجت نقل می کند، یا خود ابن تیمیه یا ابن قیم یا دیگران این ها اضافی بر این که در شان خودشان حالا فرض کنید به اصطلاح خود آنها فقیه هستند، اضافی بر او در خود رجال هم ، خود ابن حزم در محلی بعضی اوقات یک فردی را تضعیف می کند در حاشیه اش می نویسد محقق كتاب که این خیلی عجیب است ایشان ثقة است و لکن این ها جزو آراء ابن حزم حساب می کنند اما در بین ما نیست متاسفانه این مشکل وجود دارد حالا مرحوم شیخ انصاری كتاب در رجال هم دارد تازگی چاپ شده در سه جلد . البته كتاب مختصر بود نمی دانم چرا سه جلدش کردند.

وقوله صلی الله علیه وآله وسلم فی الخبر المتفق علیه بین المسلمین رفع عن امتی او وضع عن امتی تسعة اشیاء ، عرض کردیم کرارا مرارا تکرارا چنین حدیثی بین اهل سنت اصلا وجود ندارد که حالا ایشان متفق علیه بین المسلمین نوشتند. شان شیخ هم اجل است همین اشکالی که کردیم و گفتیم خطای بزرگان بزرگ است از این جهت و الا حدیث رفع شش تایی و یا نه تایی اصولا بین اهل سنت وجود ندارد کلا نیاورند ما لا یعلمون را ندارند کلا ، حدیثی که بین اهل سنت است حدیث رفع ثلاثی است خطا و نسیان و اکراه ، خوب دقت کنید. خطا و نسیان و اکراه این سه تا فقط درش وجود دارد.

البته این را من یک توضیحی از نظر تاریخی عرض کردم گاهی اوقات این توضیحات را تکرار می‌کنم تا خوب عرض کردم قرن اول و دوم قرن فقهاست در قرن فقها خیلی دنبال حدیث و رجال به این معنا نبودند خوب دقت کنید. در قرن فقها اگر حدیثی را نقل می‌کردند همین که یک فقیه نقل می‌کرد به فقاهت او اکتفا می‌کردند این یک نکته‌ای است خود سنی‌ها هم ندیدم ملتفت شده باشند.

در قرن سوم از اواخر قرن دوم و قرن سوم یک دفعه رفتند روی حدیث به اصطلاح من حدیث را از زاویه‌ی حکایت نگاه کردند در اول از زاویه‌ی فقاهت می‌دیدند این خیلی فرق می‌کند دیدگاه‌ها. خیلی از منظر فقاهت. و لذا عرض کردیم اصلا حدیث لا ضرر را موطئ مالک دارد که امام مذهب است دیگر وقال النبی لا ضرر و لا ضرار اما بخاری قبول ندارد حالا بخاری با یک واسطه شاگرد مالک است به واسطه‌ی شافعی. بخاری آن را قبول ندارد. مسلم او را قبول ندارد. ولذا در میان اهل سنت یک مشکلی که پیدا شد این بود در قرن فقها بعضی از احادیث جا افتاده بود در بعد که بحث حدیث و رجال و سند اینها شد مشکل پیدا کرد. مثل همین خبر حدیث رفع هم همینطور است حدیث رفع در عبارات آنها موجود بود مثلا یک حدیث رفع ما داریم از موسی بن جعفر ایشان در اواخر قرن دوم هستند.

بینید این حدیث رفعی را که موسی بن جعفر سلام الله علیه نقل می‌کرد سنی‌ها هم ممکن بود نقل بکنند لکن به عنوان اینکه موسی بن جعفر امام من ائمة اهل البیت در دیدگاه فقاهت قبول می‌کردند اما وقتی می‌رسیدند به بحث رجالی قبول نمی‌کردند.

یکی از حضار: این بحث‌های رجالی روی فکرشان اثر گذاشت یا نه ؟

آیت الله مددی: طبعا طبعا. اما بالاخره یک جوری جمع و جورش کردند به اصطلاح ما ماست مالی کردند که بالاخره یک کاریش بکنند چون نمی‌شد لا ضرر را. سیوطی می‌گوید ربع فقه ، خمس فقه بر لا ضرر است. به فاصله‌ی صد سال بیایند بگویند فرض کنید موطئ مالک متوفای صد و شصت و هفت است مالک و بخاری دویست و پنجاه و شش ، نزدیک نود سال با هم فاصله دارند ، بخاری می‌گوید این حدیث را قبول نداریم اما سند مالک را هم قبول ندارند همان سند مالک ، چون راوی که ایشان گفته عن رسول الله بخاری اعتقادش

این است که لم یدرک رسول الله از صحابه نیست. اشکال بخاری بر این که ایشان از صحابه نیست حق نداشته بگوید قال النبی دقت می فرماید چه می خواهم عرض کنم ؟

لکن جمع و جورش کردند آمدند گفتند درست است سندش صحیح نیست لکن شواهد مویدات مقویات اصطلاحات مختلفی متابعات اضافه می کردند درستش می کردند مشکل در حدیث ما شد حدیث ما به حساب تنظیم نهایی که به دست ما رسیده اول قرن چهارم است و آخر قرن چهارم است که مرحوم شیخ صدوق است. قرن پنجم هم شیخ شروع کرد بحث های رجالی و خودش هم مجموعه ای از حدیث را انجام داد. لکن این ارزیابی حدیث ما قرن هشتم است. خیلی فاصله زیاد است. این اشکال اخباری ها که می کنند حالا شاید به این بیان ما نمی کنند اما انصافا اشکال که خیلی قوی است انصافا این اشکال قوی است حدیثی که چهار قرن برش گذشته اصحاب قبول کردند فتوا برش دادند .

یک دفعه علامه بیاید بگوید نه این حدیث ضعیف است خوب این خیلی مشکل است. همین عمر بن حنظله دیگر این روایت را هر سه آوردند دیگر هم کافی آورده هم فقیه دارد هم مرحوم ، البته فقیه آن صدرش که ولایت فقیه است را ندارد. هم مرحوم شیخ طوسی مستقلا دارد غیر از این دو بزرگوار . خود ایشان دارد. دقت می فرمایید ؟ اما علامه می گوید خبر عمر قبول نمی کند.

یعنی اولین بار که در حدیث ارزیابی شروع شد، این را خیلی خوب دقت کنید، هم در بحث کلی و هم در تطبیق، بحث کلی را تقریباً شیخ در عده دارد اما تطبیق ندارد بعد از شیخ هم تطبیق نداریم. اولین کسی که در چیز آمد گفت صحیح حسن فلان ضعیف این اولین شخص در شیعه علامه است. در فقه . خوب علامه هم قرن هشتم است متوفای هفتصد و بیست و شش است ایشان، حالا فرض کنید سال هفتصد مثلاً این کتاب ها را ایشان نوشته قرن هشتم ، قرن هشتم دقت کردید چه می خواهم بگویم ؟ قرن هشتم را حساب کنید با قرن چهارم، حدیث ما در قرن چهارم تقریباً تنظیم شد با دو مکتب ، مکتب کلینی و صدوق به هر حال تنظیم شد دیگر ، بعد هم این حدیث و تاثیرش در فقه توسط شیخ طوسی این هم قرن پنجم شما بروید تا قرن هشتم .

لذا در شیعه این مشکل پیدا شد معلوم شد این سر مشکل چیست ؟ گفت اگر خبر ضعیف است عمل کردن اصحاب جابر است این جابریت برای بعد از قرن هشتم است. چند بار هم عرض کردم این جابریت را اهل سنت ندارند کلاً ، این که جابر است سندش اگر ضعیف است عمل اصحاب جبران می کند سندش صحیح می شود قابل عمل است این را کلاً اهل سنت ندارند . اصلاً اهل سنت شهرت عملی به روایت ندارند اصلاً ندارند حتی در مذهب واحد مثلاً می گوید این روایت را موطی آورده لکن من قبول ندارم عرض کردم اصلاً آخر می دانید بالاترین درجه ی ضعف حدیث عبارت از موضوع بودن است جعل است. این ابن جوزی خودش حنبلی است در این کتاب

موضوعات احادیثی را حکم کرده که موضوع است که امامش احمد در مسند آورده است. خیلی تعجبش این است اگر می گفت ضعیف باز قابل تامل بود اصلا می گوید این حدیث موضوع است. از امام خودش در مسند دقت می کنید می خواهم بگویم.

آن تفکر که چون امام من گفته حالا حنبلی ها قبول کردند. اصلا این تفکر در اهل سنت. چون آقایانی که اطلاع وارد نیستند آنچه که در مذهب ما هست با آنها قیاس نکنید آنچه که در آنهاست با ما قیاس نکنید دائما این مطلب را تکرار می کنم دقت کنید.

مثلا علامه این اصطلاح را که آورد یکی دو جا در کتاب تذکره هم دیدم جای دیگر هم دیدم خبر عمر بن حنظله، ایشان خبر عمر بن حنظله را قبول دارد. اولاً عمر بن حنظله اصولاً در کتاب نیاورده انداخته کلاً طرحش کرده و قبلش هم داوود بن حسین است درجا گفته ضعیف است ایشان ضعیف است. یعنی دو تا مشکل دارد خبر عمر بن حنظله به قول ایشان.

یکی از حضار: گفته مقبوله.

آیت الله مددی: نه ندارد ایشان، علامه ندارد. شاگرد علامه پسر ایشان فخر المحققین، شاگرد فخر المحققین شهید اول است، ببینید یک فاصله ی صد سال مثلاً، شهید اول اولین کسی بود که گفت مقبوله ی عمر بن حنظله، دقت کنید روشن شد برای شما؟ بحث تاریخی روشن شد؟ چون شهید اول می بیند که حدیث در مصادر ثلاثه آمده روی معیارهای علامه با یک فاصله ی سه قرن یا چهار قرن این حدیث رد شده از آن طرف هم آمده. البته ما توضیح بیشتری دادیم و یک نکته ای را هم عرض کردیم که ندیدم کسی متفطن شده باشد چرا مقبول گفت نگفت المنجبر ضعه، آیا فرق است بین انجبار ضعیف و مقبول یا نه ندیدم کسی متعرض شود، حالا من یک توضیح عرض کردیم که دیگر حالش را نداریم خیلی خارج نشویم.

علی ای حال کیف ما کان ایشان اولین بار آمد گفت مقبول چرا می خواهد بگوید انجبار پیدا می کند، البته انجبار مرادش نیست، اقوای از انجبار، توضیحاتش جای خودش. دقت کردید چه می خواهم عرض کنم. یواش یواش این در بین اصحاب آمد که این خبر ضعیف است لکن عمل اصحاب آمد پس جابر ضعیف سند است. این خبر صحیح است لکن اصحاب عمل نکردند پس کاسر است. صحت را از بین می برد بعد که عرض کردم مرحوم محقق نائینی قدس الله نفسه یک تعبیری دارد که این را می فرمودند کل ما ازداد صحة ازداد وهنا هرچه صحیح تر بشود موهون تر است ضعیف تر است این اصطلاح را چیه به کار بردند. کل ما ازداد صحة ازداد وهنا هر چه صحیح تر باشد مشکوک تر است، مراد ایشان این است که اگر خبری را اصحاب اعراض کردند صحیح هم باشد قبول نمی کنند حالا اگر پنج درجه از صحت صحیح اعلائی هم باشد این مشکوک تر است که صحیح اعلائی است و مع ذلک عمل نکردند هر چه صحیح تر بشود اسانید

متعدد داشته باشد و همه صحیح باشد این به جای آن که آن ضعف را جبران بکند مشکلش بیشتر می شود. کل ما ازداد صحة ... این تعبیر را اگر شنیده باشید مراد ایشان این بود. کل ما ازداد صحة ازداد وهنا.

پس این مطلبی را که ایشان فرمودند فی الخبر المتفق علیه بین المسلمین. چون به این زودی شاید من کتاب مکاسب نیاورم این را هم در اینجا توضیحش را عرض می کنم. بعدش هم ان بحث اختیار است هنوز بحث قصد ما نخواندم. بعد ایشان می فرماید وظاهره وان كان رفع المواخذة. عرض کردیم از همان اول بین علمای اسلام سنة وشيعة این بحث مطرح شد که این حدیث رفع، اهل سنت رفع ثلاثی ما یا شش تا یا نه تا بین ما دقت کردید؟ آیا مراد از رفع چیست؟ از همان اول گفتند مراد رفع عقوبت است یا مواخذة به تعبیر ایشان و من عرض کردم رفع احکام جزایی که مترتب بر عنوان عصیان است.

چون احکام جزایی به طور طبیعی دو جور هستند یکی کسی که عصیان قانون می کند مخالفت قانون می کند این یک جور احکام دارد. یک جور اینکه کسی کار خلاف واقع انجام می دهد واقعیتش محفوظ است آنها به حدیث رفع برداشته نمی شود مثلاً سنگی زد که به گنجشک بخورد اشتباهی به شیشه ی مردم خورد. این که ایشان در مال مردم تصرف کرده باشد حرام باشد و مواخذة بشود و دادگاه برود نه ایشان مرفوع است. اینها آثاری است که بر عنوان عصیان و تمرد بر نظام و تمرد بر قانون بار می شود اما اینکه شیشه را شکسته باید بدلش را بدهد این به حدیث رفع برداشته نمی شود دقت فرمودید؟ احکام جزایی که موضوعش، مثل کسی که از چراغ قرمز رد بشود، خوب این فرض کنید مثلاً مجازات خاص خودش را دارد، اما اگر معلوم شود کسی هفت تیر پشت سرش گرفته وادارش کرده از چراغ قرمز رد بشود این برداشته می شود. زندان باشد پول باشد نفع باشد جریمه ی او برداشته می شود.

اما اگر آثار واقعی باشد آن آثار واقعی بار می شود. بار کردن آثار واقعی با حدیث رفع برداشته نمی شود. این لذا معروف این شد که آیا مراد از رفع عقوبت است و یا مواخذة یا به اصطلاح جمیع آثار یا الی آخره یا هایی که هستند.

آن وقت عرض کردیم حدیث رفع هم در کتب اهل سنت هم در بحث حدیثی بحث دارند مثلاً ابن حزم المسلمون را قبول ندارد اما حدیث رفع را قبول می کند، در محلی حدیث رفع را سندا قبول می کند زیر بار سندش می رود. لکن بخاری و مسلم و اینها زیر بار سند نمی روند، من گاهی اوقات که آراء اهل سنت را می گویم نه برای اینکه برای اعتماد من می خواهم آشنایی شما با فتوا، چون یکی از مشکلات این است که وقتی علمای ما با اهل سنت صحبت می کردند نه آنها اصطلاحات ما را بلد بودند و نه ما اصطلاحات آنها را، اقلاً ما اصطلاحات آنها را یاد بگیریم و ببینیم زمینه های فقهی و علمی آنها چیست؟

و حدیث رفع هم نزد ما موجود است با همین متن، متن ثلاثی اهل سنت نزد ما موجود نیست با سند، متن ثلاثی اهل سنت. در بین فقههای ما آمده اشتباه نشود. اما موجود نیست در احادیث ما از کجا آمده از مبسوط شیخ طوسی و خلاف شیخ طوسی، چون شیخ در مبسوط و خلاف می گوید لقول النبی رفع عن امتی الاکراه والنسیان، آقایان بعد از شیخ، چون من کرارا عرض کردم دو شخصیت بزرگ در فقه ما بلکه در جمیع معارف حوزوی ما تاثیر گذار هستند یکی شیخ یکی علامه، شیخ بیشتر حالا هم عظمت آنها و هم به خاطر این که شیخ در مجموع آثار حوزوی و معارف حوزوی ما کتاب نوشته است. در رجال دارد در فهرست دارد در فقه مقارن دارد در فقه تفریعی دارد در فقه ماثور دارد حدیث دارد دو جور کتاب حدیثی دارد تفسیر دارد کلام دارد چون در مجموعه ی معارف حوزوی ما ایشان تالیفات دارد شیخ بزرگترین تاثیر را در فرهنگ شیعه دارد. بزرگترین تاثیر در این هزار سال اخیر.

من از یکی از دوستان از قول مرحوم آقای خوئی می فرمود که ما اگر مذهب شیعه را مذهب شیخ طوسی بگوییم بعید نیست واقعش همین طور است. واقعش همین طور است، تاثیر بسیار سنگینی است که مرحوم شیخ طوسی در خلال هزار سال در فقه شیعه و حدیث شیعه گذاشته است و این حدیث رفع هم از زمان کلام شیخ مشهور شد. و لذا ما همیشه عرض کردیم کارهای شیخ را اگر بناست یک تحقیقی بشود و کار بشود و کارهای علمی بشود و تدقیق بشود این جوری که تا حالا متعارف است این فایده ندارد. مثلا فرض کنید در فلان بحث حدیثی می گویند این حدیث فلان است اما اگر مجموعه ی آثار شیخ دقت کنید. مجموعه ی آثار شیخ بررسی شود و مجموعه ی آثار از همان زاویه، فقه مقارنش از فقه مقارن، فقه تفریعی از فقه تفریعی، حدیثش از همان زاویه ی حدیثی این خیلی تاثیرگذار است. فوق العاده تاثیر گذار است. یعنی مجموعه ی مکتب شیخ یک جا تنقیح بشود، نه مفرد مفرد تکه تکه در یک جا رجال را اشکال می کنند کل رجال شیخ یک جا بررسی بشود. روی مبانی علم رجال چه علم رجالی که بین اهل سنت بوده یا علم رجالی که تدریجا بین ما قرار گرفته مجموعه ی فهرست شیخ یک جا بررسی بشود، البته اهل سنت فهرست ندارند ما داریم. اهل سنت اجازات دارند اما فهرست مثل نجاشی ندارند. این فهرست عبد خیر که اهل سنت دارند ابن خیر بود به اصطلاح عبد خیر یا ابن خیر دارم من حالا اسمش را ... اندلسی است. این مثل اجازات است مثل اجازات بحار است فهرست است مثل نجاشی نیست اسمش را فهرست گذاشتند اما فهرست نیست.

علی ای حال این مجموعه را بررسی کردن خیلی تاثیرگذار است فوق العاده، آن وقت این مطلب را عرض کردیم در کتب اصول در بحث مجمل و مبین دارند. که حدیث رفع معنایش چیست؟ عامدی در الاحکام می گوید مسلما معنای حدیث واضح است که معنای حدیث مواخذه است ایشان واضح گرفته حالا علمای ما می خواستند چون ما رفع شش تایی هم داریم مرحوم نائینی دیگران مفصل بحث کردند که آیا ما ...

مرحوم شیخ می گوید ظاهره وان کان رفع المواخذة ایشان ظاهر گفت عامدی در کتاب اصول می گوید قطعی است این مطلب واضح و روشن است که مراد رفع مواخذة است. الا رفع استشهاد الامام به فی رفع بعض الاحکام الوضعیة يشهد لعموم المواخذة فيه لمطلق الالتزام علیه بشیء، امام به این حدیث تمسک کردند که آن را به یک چیزی الزام نمی کنیم، پس مطلق الزام می خواهد مواخذة، احکام. مواخذة را ما تعبیر کردیم احکام جزایی، به جای اینکه مواخذة و عقوبت و اینها باشد عرض کردیم احکام جزایی، مراد این است که احکام جزایی در این شش مورد برداشته می شود یا در این نه مورد. این خلاصه است.

بعد می گوید امام به این تمسک کردند ایشان فرمودند ففی صحیحة البزنطی، البته در ذهن من این است که راوی فقط بزنطی نیست صفوان هم هست دو نفر هستند. این حدیث را هم سابقا چند بار به مناسبت های متعدد عرض کردیم این حدیث فعلا منفردا و فقط و فقط در کتاب محاسن برقی آمده در جای دیگر نیامده است. یعنی حتی کلینی هم که به یک واسطه از برقی نقل می کند هم این حدیث را نقل نکرده و خیلی هم عجیب است و واقعا چیز عجیبی است که در کتاب محاسن باشد نه تهذیب از او نقل کرده نه کلینی از او نقل کرده نه شیخ صدوق نقل کرده منفردا در محاسن برقی است آن هم دو نفر هستند خیلی عجیب است این دو بزرگوار هر دو صفوان و بزنطی خیلی عجیب است و این روایت صفوان و بزنطی از غیر از محاسن هم باز نیامده حالا فرض کنید از کتاب خود صفوان در کتب اصحاب ما اصلا این حدیث در کتب اصحاب ما نیامده کلا از موسی بن جعفر این هم خیلی عجیب است خیلی عجیب است در این روایت که دو تا از طبقه ی اول دیگر ما از صفوان و بزنطی بالاتر نداریم. ابن ابی عمیر و اینها درجه اول های شیعه هستند در تنقیح اولی حدیث شیعه خیلی فوق العاده هستند این سه چهار نفر.

ما متأسفانه نداریم ولیکن در کتاب محاسن هست یک کتابی هم هست در قرن یازدهم تقریباً می شود گفت هزار و خورده ای پیدا شد به نام نوادر اسمش را گذاشتند مرحوم شیخ حر از این نقل می کند که این نوادر احمد اشعری است، احمد اشعری قرن سوم است این کتاب در قرن دهم پیدا شد سند هم ندارد. نسخه ی صاحب وسائل هم نسخه ی ضعیف است یعنی به لحاظ استشهاد تاریخی ضعیف است والشرح موکول الی محله آن جا هم دارد این را این هم خیلی عجیب است.

در میان قدمای اصحاب که ما گشتیم هیچ کجا پیدا نشد این برای قدمای اصحاب تا قرن دهم در این کتابی که به اسم نوادر احمد اشعری است پیدا شد ولذا در وسائل هم که نقل می کند از همان محاسن برقی نقل می کند، خیلی عجیب است ما در روایات ما از این قبیل داریم که خیلی نکات عجیبی درش دارد دو تا از بزرگان یک حدیثی را از موسی بن جعفر نقل می کنند در مصادر مهم ما مثل کافی فقیه تهذیب کلا نیامده باشد حتی کتب بعدی مثل خصال مثل فرض کنید علل الشرایع، علل چون علت ندارد اما خوب سه چیز هست.

آن وقت روایت این است که عن ابی الحسن علیه السلام موسی بن جعفر سلام الله علیه فی الرجل یتحلف وادارش می کنند قسم بخورد، فیحلف بالطلاق والعتاق وصدقة ما یملک، این یتحلف چیز اجتماعی است الان شما خیال می کنید برای چه قسم می خورند این اصطلاحاً این بوده که در زمان قدیم که اصلش هم به زمان عمر برمی گردد آمدند در تجارت خارجی عمر مالیات ده درصد قرار داد. مراد از تجارت خارجی مثلاً از حجاز می آمدند به عراق از عراق می رفتند به جزیره از جزیره می رفتند به شام نه تجارت خارجی ما که از ایران مثلاً برود به انگلستان این نه همان داخل کشور اسلامی از یک منطقه ای به منطقه ای دیگر مثلاً عراق به ایران به ری از ری مثلاً به خراسان از خراسان به طبرستان مثلاً آنجا مثلاً مرز می گذاشتند همین گمرک به اصطلاح امروزی ما گمرک می گذاشتند عشار، عشر می گرفتند چون عشر می گرفتند عشار به آنها می گفتند این را عمر قرار داد این مالیات ده درصد .

عرض کردیم مالیات ده درصد در کل جاهلیت بود در جاهلیت مالیات متعارفشان ده درصد بود بعد پیغمبر مالیات ده درصد را برداشتند عمر در خصوص تجارت خارجی قرار داد و این ادامه پیدا کرد آن وقت وقتی رسید به گمرک گفت تو این اموال آن وقت برای اینکه مالیات ندهند به قول امروزی ما فرار مالیاتی می گفت تمام این مال التجاره ی تو چقدر است می گفت تمام مال التجاره مثلاً صد هزار درهم است می گفت نه بیشتر است مثلاً بعضی را مخفی کرده است . آن وقت قسمش می داد این طور قسم می خورد زوجتی طالق اموالی صدقه عبیدی احرار اگر بیش از این باشد ، این اسمش حلف بر طلاق این یتحلف بالطلاق فیحلف بالطلاق ، یحلف اگر از طرف گمرکچی حساب بکنیم. یحلف خود تاجر فیحلف بالطلاق ، شاید تعجب بکنید این یحلف بالطلاق چیست ؟ این رسمش بد در آن زمان قسم می خورد که اگر بیشتر باشد اینطوری است اموالی صدقه زوجتی طالق نمی دانم عبیدی و امائی احرار اگر بیش از این مقداری باشد که من می گویم . یکی از حضار: کمتر .

آیت الله مددی : نه بیشتر باشد چون می گفت بیشتر است ، می گفت این اموالی که دارید می گفت صد هزار درهم می گفت نه این بیشتر است چیزهایی را مخفی کردید می گفت نه اگر بیشتر از این باشد اینها آزاد هستند.

ایلزمه ذلک، دقت کنید بحث مواخذه نیست، آیا واقعا همین طور می شود؟ زنش طلاق داده می شود اموالش صدقه می شود ؟ قال علیه السلام لا ، تا اینجایش که مشکل ندارد قال رسول الله وضع عن امتی عمده اش این است ، امام فرمود برایش لازم نمی شود این مطلب چون پیغمبر فرمود وضع عن امتی روشن شد ؟ تطبیق فرمودند .

قال رسول الله وضع عن امتی آن اشکالات اولی که آنها که گوش کردند راجع به تاریخ حدیث ، اشکال بعدی که خیلی عجیب است در اینجا دارد وضع عن امتی ما اکرهوا علیه وما لم یطیقوا وما اخطئوا ، ما لم یطیقوا در هیچ مصدر اهل سنت نیامده است. روشن شد ؟

یکی از حضار: نقل به معنا نیست؟

آیت الله مددی: آن که اهل سنت است نسوا، نسیان است اصلا لم یطيقوا چه نقل به معنا؟

یکی از حضار: یادش رفته دیگر نمی تواند؟

آیت الله مددی: امام یادش رفته؟ این کلام

یکی از حضار: نه آن کسی که لم یطيقوا آن که یادش رفته نمی تواند انجام بدهد

آیت الله مددی: لا یطيقوا دارد. اصلا کلمه‌ی ما لم یطيقوا در هیچ مصدر، اگر دقت کنید من به شما گفتم حدیث رفع ثلاثی نزد ما نیست مرادم با آن متن اهل سنت، با این متن نزد ما هست. با این متن هم نزد سنی‌هاست. اصولاً بعضی از اهل سنت گاهی اوقات اشکال می‌کنند که شیعه مطالبی نقل می‌کند که ثابت نیست مثل این است می‌گویند ما چنین حدیثی نداریم ما لم یطيقوا نداریم خطا نسیان اکراه، آن که اهل سنت دارند بالاتفاق این سه تاست، اینجا اکراه و خطا آمده نسیان نیامده دقت کردید. این حدیث را شرح حال مقدماتش را گفتند این هم متن حدیث یعنی اشکال در حدیث را از اول روشن کردیم که ما اگر در مصدر آنها اشکال می‌کنیم این اشکال به متن هم سرایت می‌کند که متن هم با مشکل است. خود من احتمال می‌دهم که ما لم نسوا بوده ان لم یطيقوا خطای چاپی و نوشتاری...

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين